فردوسی

به کوشش: کبری محمودی

راستی

همه راستی باید آراستن
زکژی دل خویش پیراستن
فزودن به فرزند بر مهر خویش
چو در آب دیدن بود چهر خویش
زناکردنی روی بر تافتن
به از دل به اندوه و غم یافتن

دانش

به دانش بود جان و دل را فروغ
نگر تا نگردی به گرد دروغ
سخن گوی چون برگشاید سخن
بمان تا بگوید، تو تندی مکن
زدانش در بی‌نیازی بجوی
اگر چند ازو سختی آید به روی

یزدان‌پرستی

جهان را نباید سپردن به بد
که بر بدکنش بی‌گمان بد رسد
چنین است بادافره دادگر
که مر بد کنش را بد آید به سر
کسی کو بود پاک و یزدان پرست
نیازد به کردار بد هیچ دست

خرد و مدارا

به گیتی به از مردمی کار نیست
بدین با تو دانش به پیکار نیست
به نایافت رنجه مکن خویشتن
که تیمار جان باشد و رنج تن
چو دانا تو را دشمن جان بود
به از دوست مردی که نادان بود
مدارا خرد را برادر بود
خرد بر سر جان چو افسر بود
چنان دان که هرکس که دارد خرد
به دانش روان را همی پرورد

نیکی و بدی

به نیکی گرای و غنیمت شمار
همه زآفریننده دان این سپاس
مگرد ایچ گونه به گرد بدی
به نیکی بیارای اگر بخردی
ستوده‌تر آن کس بود در جهان
که نیکش بود آشکار و نهان

خاموشی

مگوی آن سخن کاندر آن سود نیست
کز آن آتشت بهره جز دود نیست

زدانش چو جان تو را مایه نیست
به از خامشی هیچ پیرایه نیست
هر آن کس که دانش فرامش کند
زبان را زگفتار خامش کند

دین و دانش

مگردان سر از دین و از راستی
که خشم خدا آورد کاستی
به دانش همیشه نگه‌دار دین
که بر جانت از دین بود آفرین

آموختن

میاسای زآموختن یک زمان
زدانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که وام خرد توختم
همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار
که بنشاندت پیش آموزگار

دانایی، توانایی

توانا بود هر که دانا بود
زدانش دل پیر برنا بود

شهلا حسینی‌فر
(۱۳۴۷)
دبیر زبان انگلیسی، معلم نمونه.
کهگیلویه و بویراحمد

پاره‌ای از خدمات و فعالیت‌های او عبارت است از: معلم نمونه‌ی کشوری در سال ۸۹، کسب رتبه‌ی برتر کشور به‌عنوان معلم پژوهنده (۸۸)، کسب بیش از ده رتبه‌ی برتر در فعالیت‌های علمی، آموزشی و فرهنگی.

گهر و هنر

گهر بی‌هنر ناپسند است و خوار
بدین، داستان زد یکی هوشیار
که گل گر نبوید ز رنگش مگوی
کز آتش نجوید کسی آب جوی

هوشیاری و دوراندیشی

چنین گفت با بچه جنگی پلنگ
که ای پرهنر بچه‌ی تیز چنگ
ندانسته در کار تندی مکن
بیندیش و بنگر ز سر تا به بن
به گفتار شیرین بیگانه مرد
بویژه به هنگام جنگ و نبرد
پژوهش نمای و بترس از کمین
سخن هر چه باشد به ژرفی ببین

آسودن در دو گیتی

چوخواهی که یابی زهر بد رها
سر اندر نیاری به دام بلا
بوی در دو گیتی ز بد رستگار
نکونام باشی بر کردگار
به گفتار پیغمبرت راه جوی
دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی
تو را دین و دانش رهاند درست
ره رستگاری ببایدت جست
همه نیکی‌ات باید آغاز کرد
که با نیک‌نامان شوی هم‌نورد
نکویی به هر جا چو آید به کار
نگویی گزین و ز بدی شرم دار

آفریدگار جهان

خداوند هستی و هم راستی
نخواهد ز تو کژی و کاستی
خداوند کیوان و بهرام و شید
ازویم امید و بدویم نوید
ازوی است پیدا زمان و مکان
پی مور بر هستی او نشان
جز او را مدان کردگار بلند
کزو شادمانی وزو مستمند

خرد

خرد افسر شهریاران بود
خرد زیور نام‌داران بود
کسی کو خرد را ندارد ز پیش
دلش گردد از کرده‌ی خویش ریش

دانش و مال

در دانش از گنج نامی‌تر است
همان نزد دانا گرامی‌تر است
زمانی میاسای از آموختن
اگر جان همی خواهی افروختن

پایداری نیکی

میازار کس را که آزاد مرد
سراندر نیارد به آزار و درد
نماند همان نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار

توحید

سخن هیچ بهتر ز توحید نیست
به ناگفتن و گفتن، ایزد یکی است
تو را هر چه بر چشم بر بگذرد
بگنجد همی در دلت با خرد
تو گر سخته‌ای راه سنجیده پوی
وگرنه بپرهیز ازین گفت‌وگوی

معاد

همی بگذرد بر تو ایام تو
سرای جز این باشد آرام تو
نخست از جهان آفرین یاد کن
پرستش بدین یاد بنیاد کن
کزوی است گردون گردان به پای
هم اوی است بر نیک و بد رهنمای
روان پرشگفت است و تن هم شگفت
نخست از خود اندازه باید گرفت

سرای سپنجی

جهان چون برآری برآید همی
بد و نیک روزی سرآید همی
چو بستی کمر بر در راه آز
شود کار گیتی به تو بر دراز
ره دانشی گیرو پس راستی
کزین دو نگیرد کسی کاستی
پرستنده‌ی آز و جویای کین
یه گیتی ز کس نشنود آفرین
و دیگر که گیتی ندارد درنگ
سرای سپنجی چه پهن و چه تنگ
اگر خود بمانی به گیتی دراز
ز رنج تن آید به رفتن نیاز
یکی پهن دریاست بن ناپدید
در گنج رازش ندانی کلید
سه چیزت بباید کزین چاره نیست
از آن بر سرت نیز پیغاره نیست
خوری یا بپوشی و یا گستری
سزد گر به چون و چرا ننگری
کزین سرگذشتی همه رنج و آز
اگر بخردی جز به شادی مناز
چو دانی که با تو نماند جهان
چه رنجانی از آز روشن روان
بخور هر چه داری و بیشی مجوی
که از آز کاهد همه آبروی

فریدون فرخ

فریدون فرخ فرشته نبود
به مشک و به عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی
تو هم نیکویی کن فریدون تویی

عبرت روزگار

جهانا سراسر فسوسی و باد
به تو نیست مرد خردمند شاد
یکایک همی پروری شان به ناز
چه کوتاه عمر و چه عمر دراز
چو مر داده را باز خواهی ستد
چه غم گر بود خاک آن گر بُسد
اگر شهریاری و گر زیردست
چو از تو جهان آن نفس را گسست
همه درد و خوشی تو شد چو آب
به جاوید ماندن دلت را متاب

اعتقاد به راه پیامبر و علی

همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند تاج و لوا و سریر
خداوند جوی و می و انگبین
همان چشمه‌ی شیر و ماء مَعین
اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است
چنین است آیین و راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم

علی حق‌شناس

(۱۳۲۳)

از دبیران فاضل و مؤثر در آموزش‌وپرورش بوشهر است و اینک پس از بازنشستگی، به‌عنوان استاد در رشته‌ی علوم و معارف اسلامی به خدمت ادامه می‌دهد. اهل قلم است و تاکنون این آثار از وی انتشار یافته است: فضیلت و رذیلت در اخلاق اسلامی، بانیان سعادت، فراز و فرود شخصیت سیاسی میرزا علی کازرونی، هنر عشق.